

دنیاگرایی یا سرگردانی مدرن

علی گلایری*

چکیده

برخی از اندیشمندان غربی بر این باور بودند که با پیدایش سکولاریزم، بساط دین برچیده خواهد شد و جامعه سکولار جای جامعه دینی را در تمام جوامع خواهد گرفت. این روند که ناشی از ضعف دستگاه کلیسایی و پیشرفت همزمان علوم تجربی بوده است، موجب گشت که عده‌ای دانشمندان غربی برای اسلام نیز چنین نسخه‌ای را در نظر بگیرند که اشتباهی بیش نبوده و نخواهد بود. از این رو نگارنده در این نوشتار، در صدد تبیین مفهوم جامعه سکولار در جوامع غربی و علل پیدایش و سیر تطور آن می‌باشد.

واژه سکولار (secular) که به صورت پسوند برای جامعه و نهادها به کار می‌رود، مانند جامعه سکولار، حکومت سکولار و... دارای معانی متعددی است که گرچه نفی‌کننده هم نیستند اما مترادف نیز نمی‌باشند و علت اختلاف معانی این واژه را باید در سیر تطور آن و گستردگی مدلول‌های آن دانست. نکته مهم آن که: در تمام معنایی که از واژه سکولار اراده می‌شود دو عنصر مشترک وجود دارد:

۱- مدلول‌های این لفظ دلالت بر این جهانی بودن می‌کند؛

۲- دارای بار منفی نسبت به امر دین می‌باشد؛ یعنی جامعه سکولار، ضد دین و لائیک می‌باشد. از این رو عده‌ای معتقدند واژه سکولار و لائیک مترادف بوده و جامعه سکولار یعنی جامعه‌ای بی‌دین و ضدمنزهب. در کتاب «سکولاریزم از اندیشه تا عمل» آمده است: «سکولاریزم پیامد روند لائیک شدن جامعه است و لائیسیتیه خود ریشه در فلسفه لیبرالیسم به ویژه لیبرالیسم سیاسی و آموزش‌های دوران روشن‌گری دارد».^۱

و در جای دیگر آمده است: «دو اصطلاح سکولار و لائیک چه در زبان فارسی و چه در زبان‌های اروپایی در بسیاری از موارد به صورت مترادف به کار برده می‌شوند».^۱

البته این ترادف به معنای ترادف مدلولی نیست بلکه به معنای وحدت مصداق است؛ یعنی جامعه‌ای که سکولار باشد جامعه لائیک است و بالعکس.

با پیدایش سکولاریزم در جوامع غربی، برخی اندیشمندان غربی پیش‌بینی نمودند که به زودی بساط دین بر چیده خواهد شد و جامعه سکولار جای جامعه دینی را خواهد گرفت.

ملکلم همیلتون در جامعه‌شناسی دین می‌نویسد: «بسیاری از نظریه پردازان به ویژه نویسندگان سده نوزدهم زوال دین را در جامعه نوین پیش‌بینی کرده بودند؛ هم‌چنان که دیدیم تایلر، فریزر، مارکس و فروید همگی پیش‌بینی کرده بودند که با مسلط شدن علم بر شیوه تفکر جامعه معاصر، دین ناپدید خواهد شد. نظریه‌پردازان دیگری که به صورت کارکردی‌تری دین را در نظر گرفتند پیش‌بینی کرده بودند که دین به صورت معمول و سنتی ناپدید خواهد شد و جایش را عقیده‌ای خواهد گرفت که بر مبنای فرا طبیعی و متعالی استوار نیست».^۲

روند سکولار شدن جامعه از یک سو و پیشرفت علوم تجربی از سوی دیگر و ضعیف شدن دستگاه کلیسایی از سوی سوم باعث شد عده‌ای سکولاریزم را سرنوشت محتوم بشر قلمداد نمایند و به این باور برسند که جامعه بشری راهی جز سیر در مسیر سکولار شدن ندارد و ایستادگی در مقابل آن مانند شنا کردن بر خلاف جریان آب است که سر انجام آن چیزی جز تسلیم نیست. جالب آن‌که اندیشمندان غربی برای اسلام نیز چنین نسخه‌ای پیچیده و معتقدند این‌که مسلمانان به خود می‌بالند که دچار سرنوشت مسیحیان نخواهند شد اشتباهی بیش نیست.^۳ از این رو باید روشن نمود آیا سکولاریسم سرنوشت محتوم بشر است یا سرنوشت محتوم جوامع غربی و آیا جوامع غربی می‌توانند خود را از زیر چکمه‌های سکولاریسم و بی‌دینی بیرون بکشند یا خیر.

قبل از ورود به بحث، لازم است معنای سکولار و سیر تطور آن به طور اجمال بررسی شود تا با توجه به گستردگی معانی این واژه، مراد ما از آن روشن گردد.

۱- معنا و پیامد سکولاریسم

واژه انگلیسی سکولار (secular) از کلمه لاتین سکیولوم (saeculum) مشتق شده است که به معنای نسل یا یک دوره و یا روح دوران به کار می‌رفت و گاه بر طول یک دوره نیز دلالت داشت. بعدها این

روند سکولار شدن
جامعه از یک سو و
پیشرفت علوم
تجربی از سوی
دیگر و ضعیف
شدن دستگاه
کلیسایی از سوی
سوم باعث شد
عده‌ای سکولاریزم
را سرنوشت
محتوم بشر قلمداد
نمایند و به این
باور برسند که
جامعه بشری راهی
جز سیر در مسیر
سکولار شدن ندارد
و ایستادگی در
مقابل آن مانند شنا
کردن بر خلاف
جریان آب است که
سر انجام آن چیزی
جز تسلیم نیست.

۱- همان، ص ۳۵.
۲- ملکلم همیلتون، جامعه‌شناسی دین ترجمه محسن ثلاثی، نشر تبیان، ۱۳۷۷، چاپ اول، ص ۲۸۷.
۳- دان کیو بیت، دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، نشر طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۲.

کلمه لاتین به صورت مبهمی به کار رفت. اولین باری که کلمه سکولار شدن با معنایی نزدیک به کاربرد امروزی آن مورد استعمال قرار گرفت در جریان مذاکرات صلح و ست فالیا بود که در آن جا نمایندگان فرانسه این واژه را که به انتقال کنترل املاک و دارایی‌های کلیسا به دولت دلالت داشت وضع کردند.

اصطلاح سکولار شدن به معنای ستیزه‌جویانه، برای اولین بار در سال ۱۸۵۱ توسط جورج ژاکوب هولیک مطرح شد.^۱ مهم‌ترین اصول دنیاگرایی که هولیک به آن اشاره می‌کند عبارت است از: تلاش برای پیشرفت بشر با بهره‌گیری صرف از وسایل مادی. وی می‌گوید: دنیاگرایی همان قدر اخلاقی است که هر دینی اخلاقی است. دنیاگرایی مدعی است تا بنیادی کاملاً مستقل از باورهای دینی برای اخلاق بیابد؛ دنیاگرایی مدعی است که توانسته تمامی اصول اخلاقی را از ملاحظات دنیوی صرف بیرون بکشد.^۲

تطور تاریخی واژه سکولاریزم باعث شد تا معانی متفاوتی از آن اراده شود؛ معنایی چون جدایی کلیسا از حکومت، جدایی دین از سیاست، دنیاگرایی، عرفی شدن، گیتی‌گرایی و... که این معانی بیش‌تر ناظر به جنبه‌های مختلف استعمال این واژه می‌باشد. در کتاب «مبانی معرفتی چهره اجتماعی سکولاریسم» آمده است: «ترجمه این لغت در فارسی به جدایی دین از سیاست، یا جدا شدن دین از دنیا، ترجمه یک لغت مترادف نیست و این ترجمه بیش‌تر به جنبه اجتماعی و سیاسی سکولاریسم ناظر است. ترجمه به دنیوی و این جهانی و اعتقاد به اصالت امور دنیوی و غیر دین‌گرایی ناظر به مبدأ هستی‌شناسی سکولاریزم است که با غفلت از غیب و حقیقتی که محیط بر عالم و آدم است تکون پیدا می‌کند».^۳

به نظر می‌رسد جامع‌ترین معنای سکولاریزم را می‌توان «دنیاگرایی» و یا «دنیایی شدن» دانست. در کتاب «فرهنگ علوم اجتماعی» آمده است: «این اصطلاح در کلی‌ترین کاربرد خود به علوم اجتماعی اشاره می‌کند، به امور دنیوی یا غیر مذهبی که با امور معنوی و روحانی فرق دارند. همچنین به طریقی به کار برده شده است که فقط در نقطه مقابل امر مذهبی قرار نمی‌گیرد. و در تأیید این کاربرد ه. پ. بکر می‌نویسد: «دنیایی، نامقدس، کارفرما، بی‌خدا، بی‌دین، رافضی، بی‌تقدس، بی‌ایمان، یا اصطلاحاتی از این دست مترادف نیست، این اصطلاح همه آن‌ها را دارد اما. چیزی بسیار بیش‌تر از آن‌ها را شامل می‌شود». در این مفهوم دنیایی متضاد با کل معنی مقدس است؛ یعنی متضاد با معزز و منزّه است».^۴

۱- لاری شاینر، مفهوم سکولار شدن در پژوهش‌های تجربی، چالش‌های دین و مدرنیته، ترجمه سید حسین سراج زاده، نشر طرح نو، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۱۹-۲۰.

۲- هادی جلیلی، تأملاتی جامعه‌شناسانه درباره سکولار شدن، نشر طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۱۳.

۳- حمید پارسا، مبانی معرفتی چهره اجتماعی سکولاریسم، کتاب نقد، زمستان ۷۵، ش ۱، ص ۷۴.

۴- جولیوس گلد، و بلیام. ل. کولب، فرهنگ علوم اجتماعی، ویرایش محمد زاهدی، نشر مازیار، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۴۱۶.

بنابراین آن‌گونه که ترجمه «دنیایی شدن» و یا «دنیاگرایی» مفهوم سکولاریزم را - اگر نگوئیم معنای آن را - می‌رساند، دیگر معانی نمی‌رساند، زیرا آن‌چه امروزه از این واژه اراده می‌شود نگاه مستقلانه و منحصرانه به این عالم است و این‌که سعادت انسانی نه با توسل به امور غیبی که با تأمل و به کارگیری امور عالم مادی حاصل می‌شود. از این رو هرگاه واژه سکولاریسم به کار برده می‌شود مراد جامعه‌ای است که بدون نگاه به عالم قدسی و یا ماورایی، خود متکفل تبیین و تفسیر رویدادهای اطراف خود بوده و خود برای چنین مشکلاتی چاره اندیشی می‌کند.

دان کیویت در این باره می‌نویسد: «دگرگونی پیچیده‌ای در ادراک انسان از خویش و از جهان پیرامونش روی داده است. به جای مشاهده جهان بر مبنای شعر و اسطوره و نمادین نگرستن به هر چیز به اعتبار چیز دیگر و تقریباً همه چیز را بر حسب داستان‌ها و صور خیال بشر دیدن امروزه ما جهان را بر طبق قالب‌های ریاضی و موازین ساختاری می‌نگریم. به جای توسل جستن به نیروهای غیبی و روحی، هرچیز را تابع قوانین ذاتی خود می‌دانیم. در این میان دانش ما به حدی فزونی یافته است که گویی نیاکان ما در رؤیا به سر می‌بردند. آن‌ها توضیح همه چیز را در بالا می‌جستند ما در پایین. جهان‌بینی کهنه مردم که نو شد نیاز کم‌تری به دین احساس کردند. اکنون دیگر ظاهراً خیلی لازم نیست دل ارواح پشت صحنه را به دست آورد. دیگر هر رویداد ناگوار ناچیز روزمره را به طور غریزی تنبیه الهی نمی‌شمریم».^۱

با بیان آن‌چه گذشت، به خوبی روشن می‌شود جامعه سکولار هیچ‌گاه نمی‌تواند با دین سر سازگاری داشته باشد. البته عده‌ای که از یک طرف، سکولار شدن را سرنوشت محتوم جامعه قلمداد می‌کنند و از طرف دیگر، نمی‌توانند وجود دین را در اجتماع انکار نمایند سعی می‌کنند معنایی از دین ارائه دهند که با جامعه سکولار منطبق باشد، چه این دین با ادیان مصطلح منطبق باشد یا خیر و چه با عقل سلیم سازگاری داشته باشد یا نه.

بینگر معتقد است: «هر گونه نظام باورداستی که مردم را در برخوردشان با مسایل غایی زندگی بشر کمک کند دین است، چه این نظام به دین متعارف چندان شباهت نداشته باشد یا با عقل سلیم همگانی و یا با مفهوم سنتی ماهیت دین سازگاری نداشته باشد».^۲ به اعتقاد بینگر، چنین باورداستی را به راحتی می‌توان در دنیوی‌ترین جوامع نیز پیدا کرد. وی می‌گوید: «اگر دین را چنین گسترده لحاظ نماییم دیگر اثری از دین باقی نخواهد ماند حتی باورداست‌های ضد دین سنتی نظیر کمونیسیم و ملیت‌گرایی نیز جزء دین محسوب خواهد شد».^۳

جامعه سکولار هیچ‌گاه نمی‌تواند با دین سر سازگاری داشته باشد. البته عده‌ای که از یک طرف، سکولار شدن را سرنوشت محتوم جامعه قلمداد می‌کنند و از طرف دیگر، نمی‌توانند وجود دین را در اجتماع انکار نمایند سعی می‌کنند معنایی از دین ارائه دهند که با جامعه سکولار منطبق باشد.

بنابراین دیگر اثری از دین - به معنای متعارف آن - نخواهد ماند، زیرا «در سکولاریسم همه انگیزه‌ها غیر دینی می‌شود، از جمله انگیزه‌ها و عمل‌های سیاسی و حکومتی... به این ترتیب سکولاریسم در همه ابعاد و شئون زندگی پیاده می‌شود و در واقع سکولاریسم جای مذهب را می‌گیرد»^۱. پس در چنین جوامعی یا از دین خبری نیست و چنین جامعه‌ای هیچ‌گاه اندیشه دینی را برنمی‌تابد، که از آن به سکولار خشن تعبیر می‌کنند، و یا دین آن قدر به حاشیه رانده می‌شود که یک امر فردی و شخصی تلقی می‌شود. البته چنین دینی نباید در اجتماع هیچ‌گونه ظهور و نمودی داشته باشد. به عبارت دیگر، معنای شخصی بودن دین که در سکولار ملایم ترویج می‌شود آن نیست که شخص می‌تواند با حفظ دین در جامعه حضور داشته باشد بلکه دین یک امر شخصی خواهد بود که نه نمود آن در جامعه مشهود باشد و نه تأثیری بر رفتار اجتماعی فرد داشته باشد. از این رو به عنوان مثال، حجاب چون نمود یک دین است و ممکن است بر رفتار اجتماعی فرد محجبه تأثیر بگذارد، با چنین جامعه‌ای منافات دارد، پس باید ممنوع باشد.^۲

بنابراین جامعه سکولار جامعه‌ای است که رویکرد به دنیا داشته و در آن دین خبری نیست. از این رو اگر دین بخواهد در این جوامع دوام بیاورد یا باید از درون تهی شود، یا به حاشیه رانده شود،^۳ و یا باید به هر باورداشته‌ای که مردم را به سوی غایتی رهنمون می‌شود نام دین نهاد هر چند برخلاف دین مصطلح باشد. برخی معتقدند سکولاریسم نه تنها ضدیتی با دین ندارد بلکه غیریتی نیز با آن ندارد: «سکولاریسم نه ضدیت با دین دارد و نه حتی غیریت با دین دارد، زیرا مفهوم سکولاریسم عبارت است از دنیوی بودن دین و دین را از آسمان به زمین آوردن».^۴ شاید مراد نویسنده از دین دین تهی از درون و یا دین به حاشیه رانده شده، است؛ اما عجیب آن است که غرض نویسنده انطباق دادن اسلام با سکولاریسم است، ضمن آن که خود معترف است بسیاری از کتاب‌های فقهی اسلامی، اجتماعی است.^۵

۱- سکولاریسم، عبد الکریم سروش، سنت و سکولاریسم، نشر صراط، چاپ اول، ۱۳۸۱، صص ۷۲-۷۴.

۲- گرچه برای ممنوعیت حجاب چنین توجیه‌هایی وجود دارد اما برخورد سیاسی با مسئله حجاب در جوامع غربی کاملاً مشهود است. از این رو یهودی‌ها و سیک‌ها و... با ظاهر متناسب با دین خود آزاد هستند، به خلاف مسلمانان. اما در این جا به جنبه نظری ممنوعیت حجاب توجه شده است.

۳- برگر معتقد است عرفی شدن در آمریکا محتوای دین را از درون تهی ساخت. الا کمن می‌گوید: به دلیل این که دین در آمریکا دچار یک عرفی شدن درونی گردید و جهت‌گیری دنیوی پیدا کرد امکان بقا یافت و چون کلیسای سنتی در اروپا چنین راهی را نگشود به ناچار به حاشیه رفت و از حضور اجتماعی مؤثر محروم گردید؛ (علیرضا شجاعی زند، عرفی شدن در تجربه مسیحی و اسلامی، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۵۲).

۴- عمادالدین باقی، دین سکولاریسم، حقوق بشر، روزنامه شرق، ۱۵ مرداد ۱۳۸۴، شماره ۵۴۲، ص ۱۸.

۵- در این مقاله لمعه از تألیفات شهید ثانی معرفی شده است (پیشین، شماره ۵۴۳ یکشنبه ۱۶ مرداد) در حالی که لمعه نوشته شهید اول است.

پس باید مراد او از دین اسلام، دین از درون تهی شده باشد تا بعد از زمینی شدن، با سکولاریسم هماهنگ گردد.

۲- دنیایی شدن و غرب

غرب امروز یک جامعه سکولار است و هنوز هم به سمت دنیایی شدن پیش می‌رود تا اندک امور باقی مانده فرازمینی را نابود سازد؛ فرایندی که قریب به دویست سال یا سیصد سال طول کشید تا غرب را به این جایگاه رساند. عوامل مختلفی در دنیایی شدن غرب مؤثر بود که از جمله آن‌ها می‌توان به انقلاب صنعتی، نهضت اصلاح دینی، عصر روشن‌گری و عصر رنسانس اشاره کرد. اما به نظر می‌رسد مهم‌ترین عامل تأثیر گذار در فرایند دنیایی شدن غرب، اقتدار کلیسا و عدم درک زمان توسط اربابان آن بود و آن چه امروزه از آن به تجدد یاد می‌شود دویست یا سیصد سال پیش با مطرح کردن مجموعه‌ای از مسایل پیچیده و با به وجود آوردن ساختارهای جدید و به چالش کشیدن مفاهیم پیشامدرن، از جمله اقتدار کلیسا، گام در عصر جدید نهاد^۱ و با توجه به پیشرفت‌های حیرت انگیزی که در سایه پیشرفت علوم تجربی نصیب غرب شد آن‌ها را در طی نمودن این مسیر راسخ‌تر نمود.

از این رو امروزه زندگی در دنیای سکولار نه تنها امری طبیعی بلکه یک امر ضروری می‌نماید. اما نکته‌ای که توجه به آن ضروری است این است که آیا سکولاریسم یک امر تغییرناپذیر است که گرچه از غرب آغاز شد اما به آن جا محدود نشده و تمام کره خاکی را خواهد پیمود و آیا چنین فکری دیکته شده از جانب غرب نیست تا به این وسیله سایر ملت‌ها را تابع خود قرار دهد و به آن‌ها بیاوراند که اگر بخواهند از تکنولوژی و پیشرفت‌های موجود در غرب بهره ببرند چاره‌ای جز حرکت به سوی جامعه سکولار نخواهند داشت، و یا این که سکولاریسم یک امر درون غربی است که عوامل متعدد موجود در غرب آن‌ها را به این سمت سوق داده است و هیچ تلازمی بین سکولار شدن جامعه و داشتن فناوری وجود ندارد.

عده‌ای معتقدند پیمودن این راه یک سرنوشت محتوم است و امروز جهان در سایه تمدن غربی زندگی می‌کند پس پذیرش تمام آن چه از غرب است امری اجتناب ناپذیر می‌باشد: «با سروری مادی که تمدن غربی در نتیجه پیروزی‌هایش در زمینه علم و تکنیک و بر اثر طرز فکر به دست آورده است، مفاهیم و مقولات بنیادی این تمدن، تمام زمین را فتح کرده و جانشین تمام مفاهیم و مقولات بنیادی تمدن‌های کهن شده است، به همین مناسبت جهان امروز یکسره جهانی است غرب زده و بشریت امروز در حوزه تاریخی غرب زندگی می‌کند و به معیار آن می‌اندیشد»^۲. پس این غرب است

۱- ر.ک.: مری جوویور، درآمدی به مسیحیت، ترجمه حسن قنبری، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱، ص ۲۳۶.

۲- داریوش آشوری، ما و مدرنیت، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۳.

عوامل مختلفی در
دنیایی شدن غرب
مؤثر بود که از
جمله آن‌ها می‌توان
به انقلاب صنعتی،
نهضت اصلاح
دینی، عصر
روشن‌گری و عصر
رنسانس اشاره
کرد. اما به نظر
می‌رسد مهم‌ترین
عامل تأثیر گذار در
فرایند دنیایی شدن
غرب، اقتدار کلیسا
و عدم درک زمان
توسط اربابان آن
بود.

که تمدن را در رگ‌های دیگر ملت‌ها تزریق کرده است و دیگر نمی‌توان بدون تمدن غربی زندگی کرد، زیرا تمدن‌های دیگر توان همراهی با عصر جدید را ندارند.

بررسی

همان‌گونه که قبلاً گذشت، یکی از مهم‌ترین عوامل سوق پیدا کردن غرب به سوی جامعه‌های دنیایی، اقتدار کلیسا بود و کلیسا آن‌چنان برای خود عصمت قایل بود که حضرت عیسی برای خود قایل بود: «کلیسا - اعم از کاتولیک، ارتدکس و پروتستان - با اقتدار تمام آن‌چنان که مسیح در زمان حیات خویش عمل می‌کرد در زمین عمل می‌کرد. کلیسا فی‌نفسه اطاعت را می‌طلبید و خود را در زمین بلا معارض می‌دید».^۱

عامل دیگر را می‌توان در نگرش پروتستان به مسئله ثروت جست‌وجو کرد، زیرا پروتستان با نگاه ریاضت‌جویانه خویش موجب انباشت ثروت فروانی شد که همین مسئله، فعالیت دنیوی را به دنبال داشت. ملکم هیملتون دیدگاه ماکس وبر را چنین بیان می‌کند: «پروتستانسیم ریاضت‌جویانه با انباشت ثروت مخالفتی نداشت ولی با برخورداری از آن مخالف بود. این اخلاق کاری دنبال کردن منظم سود و تأکید بر امساک به طبع مزادهایی را به بار آورد که می‌شد آن‌ها را در جهت انباشت سرمایه دوباره سرمایه‌گذاری کرد. سرمایه‌داری نوین و توفیق رشد اقتصادی به عنوان یکی از ویژگی‌های عادی جوامع نوین ضرورت اساسی داشت. وقتی این جریان به راه افتاد نظام سرمایه‌داری نوین توانست بدون نیاز به اخلاق مذهبی ریاضت‌جویانه پروتستانی خودش را حفظ کند. در واقع همین اخلاق مذهبی بود که با تقویت نا آگاهانه فعالیت دنیوی و در نتیجه بسط ثروت مادی گور خود را کند».^۲

عامل دیگری که در دنیاگرایی غرب مؤثر بود، مسئله به قدرت رسیدن اربابان کلیسا بود. با این توضیح که وقتی آن‌ها قدرت را به دست گرفتند از پادشاهان سلب تقدس کرده و گفتند پادشاه مقام روحانی ندارد و همین امر موجب شد دشمن بالقوه نیرومندی برای خود بسازند^۳ و تا مدت‌ها بعد، حاکمان وقت، یکی از عوامل مهم پشت پا زدن به احکام کلیسایی بودند که این عمل آن‌ها بی‌دینی را ترویج می‌کرد. تام بین معتقد است: «یکی از زشت‌ترین کارهای حکومت‌های فعلی در همه قسمت‌های اروپا آن است که فرد را در مقام انسان از آفریدگارش بسی دور می‌افکنند و این شکاف مصنوعی را با یک سلسله موانع یا نوعی دروازه‌های اخذ عوارض، که باید از آن‌ها بگذرد، پر می‌کنند».^۴

۱- مری جوویور، پیشین، ص ۲۳۶.

۲- ملکم هیملتون، پیشین، ص ۲۶۴.

۳- دان کیوییت، پیشین، ص ۴۲.

۴- همان، ص ۱۶۴.

عامل چهارم، محدود شدن ایمان به خدا به جمعی خاص، و بسنده نمودن به بازگویی اصطلاحات قدیمی توسط اربابان کلیسا بود،^۱ که موجب عدم پیوند نسل بعدی با دستگاه کلیسا شد.

این عوامل و عواملی دیگر موجب شد غرب فاصله معناداری از دین گرفته و به سوی دنیاگرایی سوق پیدا کند. از این رو برخی در تسری دنیاگرایی از غرب به کشورهای دیگر اظهار تردید می‌کنند: «واقعیت این است که ما هنوز نمی‌دانیم که دنیاگرایی یک پدیده اساساً مسیحی و مختص غرب است و یا پیامد صنعتی شدن و یا فراگرد گسترده‌تر تجدد است؛ از همین روی کشورهای غیر مسیحی یا غیر غربی تنها در صورتی دنیاگرایی را تجربه خواهند کرد که صنعتی شدن آن‌ها با غرب‌گرایی یا تجدد سبک غربی همراه باشد. اگر دنیاگرایی یک پدیده خاص مسیحی باشد این کشورها بعید است که آن را تجربه کنند».^۲

هر چند وی در جای دیگر، هم غربی بودن سکولاریسم را از زبان برگر تأیید می‌کند و هم عدم ارتباط بین صنعتی شدن و دنیاگرایی را متذکر می‌شود. اما در مورد اختصاص سکولاریسم به غرب، از قول برگر می‌نویسد: «برگر در تحلیل مؤثرش بر مجموعه عواملی که به سنت مسیحی تعلق دارند تأکید کرده است. او به این مسئله می‌پردازد که سنت مذهبی غرب تا چه حد می‌توانسته بذر دنیاگرایی را در قلمرو خود بپراکند. به نظر برگر، این عوامل - عوامل اجتماعی و اقتصادی - بیش‌تر بر مسیحیت به معنای خاص تأثیر گذاشته‌اند تا بر دین به معنای عام».^۳

و در جای دیگر می‌نویسد: «بیش‌تر بحث‌ها راجع به دنیاگرایی مربوط به جهان مسیحی غربی‌اند»^۴ و جالب آن که از قول مارتین نقل می‌کند که مسئله دنیاگرایی یک مسئله اروپایی است و در مورد کشورهای دیگر صادق نیست: «مارتین با مقایسه اروپا، آمریکای شمالی و خاورمیانه چنین نتیجه‌گیری می‌کند که دنیاگرایی یک پدیده بیش‌تر اروپایی است و با کشمکش‌های میان کلیساها و نیروهای دنیوی در تاریخ اروپا در اوایل دوره جدید ارتباط دارد. این کشمکش‌ها که دین را در غرب تا اندازه‌ای از اعتبار انداخته در جای دیگر رخ نداده است».^۵

اما درباره عدم ارتباط دنیاگرایی با صنعتی شدن می‌نویسد: «نظریه‌ها و تبیین‌ها راجع به روند کلی در جهت دنیاگرایی نخست از همه می‌گویند که این فراگرد با درجه صنعتی شدن و شهری شدن آشکارا ارتباط دارد؛ گرچه این ارتباط شاید چندان ساده و آشکار نباشد. همبستگی میان صنعتی شدن

۱- همان، ص ۳۰۲.

۲- همان، ص ۳۰۲.

۳- همان، ص ۳۱۶.

۴- همان، ص ۲۹۷.

۵- همان، ص ۳۱۷-۳۱۶.

نمی‌توان به طور جدی حکم به ارتباط بین دنیاگرایی و صنعتی شدن داد و نتیجه گرفت که اگر جامعه‌ای می‌خواهد از صنعت بهره‌مند شود چاره‌ای جز پیروی از غرب و تن دادن به صنعت بهرمنند نیست. زیرا سکولاریسم نداشته باشد؛ زیرا سکولاریسم دو مقوله جدای از هم می‌باشد.

و دنیاگرایی به هیچ وجه کامل نیست. برای مثال، ایالات متحده یکی از صنعتی‌ترین ملت‌های دنیاست اما لزوماً دنیاگراترین ملت نیست.^۱

بنابراین نمی‌توان به طور جدی حکم به ارتباط بین دنیاگرایی و صنعتی شدن داد و نتیجه گرفت که اگر جامعه‌ای می‌خواهد از صنعت بهره‌مند شود چاره‌ای جز پیروی از غرب و تن دادن به سکولاریسم نداشته باشد؛ زیرا سکولار و صنعت دو مقوله جدای از هم می‌باشد، از این رو می‌توان ضمن دستیابی به تکنولوژی و صنعت، به دین و هویت ملی و فرهنگی خود نیز پایبند بود، زیرا صنعت محصول عقل بشر بوده و دستیابی به آن توسط ملت‌ها امری محال نیست. ضمن آن‌که سایر ملت‌ها دغدغه‌های دویست یا سیصد سال پیش تاکنون غرب را نداشته و دوران ظلمت قرون وسطی را تجربه نمی‌کنند.

پس نمی‌توان گفت ما در دنیای سکولار زندگی می‌کنیم بلکه این غرب است که گرفتار چنین دنیایی شده است. کسانی چون برگر معتقدند گرچه در غرب سکولاریسم وجود دارد اما این به معنای این نیست که ما در دنیای سکولاریسم زندگی می‌کنیم؛ «این پنداره که ما در یک دنیای سکولار زندگی می‌کنیم نادرست است. دنیای امروز به جز چند استثنا همان قدر مذهبی متعصبانه است که همیشه بوده و در بعضی از مناطق بیش از هر زمان دیگر؛ این بدین معناست که مجموعه‌ای از نوشته‌های مورخان و علمای اجتماعی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ که مسامحتاً نظریه سکولاریزاسیون خوانده شده است اساساً اشتباه بوده است. مدرن شدن ممکن است تقریباً غیر قابل مقاومت باشد، ولی خود به خود به سکولار شدن نمی‌انجامد. اگر ما واقعاً در یک دنیای سکولار زندگی می‌کردیم می‌توانستیم انتظار داشته باشیم که نهادهای دینی به میزانی که با سکولاریسم سازگاری نشان می‌دهند باقی بمانند. در واقع اتفاقی که افتاده این است که جوامع دینی کوچک و بزرگ کمابیش به حیات خود ادامه داده‌اند و به اندازه‌ای رونق داشته‌اند که تلاش نکردند خود را با مقتضیات منتسب به دنیای سکولار سازگار کنند».^۲

از طرف دیگر، غرب به خاطر دوری از معنویت و پشت پا زدن به متافیزیک چنان دچار بی‌هویتی و بحران روحی شده است که لرزش خارق‌العاده ستون فقرات اروپا از سال ۱۹۱۹ به بعد به گوش افرادی چون والری رسیده است.^۳ گریمالدی زندگی غربی را چنین توصیف می‌کند: «بی‌شک دوران ما بیش از سایر دوران‌ها بهانه برای ریشخند و بدگویی از خود به جا گذاشته است اما نه تنها

رواق اندیشه ۴۹

۹۲
دنیاکرایی یا سرگردانی مدرن

۱- همان، ص ۲۹۵.

۲- پیتر برگر، نقد نظریه سکولار شدن، چالش‌های دین و مدرنیته، پیشین، ص ۴۳-۴۶.

۳- نیکلا گریمالدی، انسان پاره پاره، ترجمه عباس باقری، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۴۹-۵۰.

این را هم چون اصالتی از خود نشان نداده بلکه بر عکس، ابتدال و تداوم رقت بار آن بیش تر نمایان گر آماری از کثرویی هایش بوده است. پرسش ما بسیار ساده است، جدا از نوآوری های فنی که دوران های پیشین نتوانسته بودند از آن ها بهره مند باشند چه ویژگی هایی برای تمییز دوران ما از دوران های پیش کافی خواهد بود؟ آیا برای این گمان که جهشی رخ داده است و نشانه های روشنی از تغییر قرن را مشخص می کند دلیلی در دست داریم؟ آیا چیزی وجود دارد که بتواند نشر و پخش دلهره نا گفته و نیرنگ آمیزی را که شاهد آن بوده ایم توجیه کند؟ انسانی که جهان را با فنون رام کرده است خود نیز با همان فنون رام شده است، با همان ترفند، چالاک و همان مهارت که برای به دام انداختن جهان برای تکه تکه کردن چیزها و ساختن اشیای مورد نظر خویش به کار برده خود نیز به دام افتاده و برای خود شیئی موضوعی شده است.^۱

آن چه امروزه در غرب می گذرد بسیار اسف بارتر از آن است که بتوان به دست آوردن تکنولوژی را جبران آن دانست، زیرا در غرب امروز نه از اخلاق خبری است و نه از ارزش و کرامت انسانی.

امروزه در غرب عقل بشری حکم فرما نیست. به تعبیر گرمالدی: «جهان معاصر را عقلانیتی افراطی می گرداند. با وجود این آشکارترین واقعیت فرهنگی نیم قرن اخیر که همگان را دچار تنهایی کرده و در نتیجه به هرکس اجازه داده که هرسخن پوچی را عنوان کند و خود آنرا بپذیرد ترک عقل است.»^۲

نتیجه آن که: دنیاگرایی با شیوه کنونی آن متأثر از تحولات مغرب زمین است و از این رو امری درون غربی است و نه تنها سرنوشت محتوم بشر امروز نیست بلکه حتی غرب نیز می تواند از آن نجات یابد. علاوه بر آن که رابطه ای بین صنعتی شدن و دنیاگرایی وجود ندارد و اگر چه پیشرفت صنعتی می تواند انگیزه دنیاگرایی را تقویت کند اما این به معنای وجود ارتباط منطقی بین این دو - به گونه ای که هرکس صنعت را پذیرفت چاره ای جز دنیایی شدن ندارد - نیست. از این رو می توان ضمن حفظ هویت دینی و ملی، به طور جدی علوم تجربی را پیگیری نموده و از مزایای آن بهره جست. نمونه بارز عدم تلازم بین دنیا گرایی و پرداختن به علوم تجربی را می توان در اندیشمندان مسلمان مانند خوارزمی، ابن هیثم، ابن سینا و... ملاحظه نمود؛ آنان با این که از متفکران بنام اسلام محسوب می شدند، در علوم تجربی نیز مهارت بسیار داشتند.

«پس از سقوط امپراطوری روم مرکز علم از غرب به شرق انتقال یافت. در قرون وسطی عمدتاً علمای مسلمان بودند که دانش را حفظ کردند و خود نیز در حوزه های نور شناسی و طب و نجوم و

آن چه امروزه در غرب می گذرد بسیار اسف بارتر از آن است که بتوان به دست آوردن تکنولوژی را جبران آن دانست، زیرا در غرب امروز نه از اخلاق خبری است و نه از ارزش و کرامت انسانی.

خداوند دنیا را در اختیار بشر قرار داد تا بتواند با اعمال خود آخرت خود را آباد سازد و آخرت که محل سنجش اعمال انسان معرفی شده است، چیزی جز باطن این دنیا نیست. پس اگر کسی دنیا را وسیله کار برای آخرت ندانست و همه چیز را در این دنیا جست و جو نمود، از دنیا بهره مند خواهد شد اما از آخرت بهره‌ای نخواهد برد.

ریاضیات پیشرفت‌های علمی مهمی داشتند. به واسطه مسلمانان اندلس بود که آثار علمی مهم ارسطو در قرن دوازدهم میلادی وارد اروپای غربی شد.^۱

نکته دیگر آن‌که: امروزه غرب به شدت از بحران روحی و بی دینی رنج می‌برد به گونه‌ای که این امر برخی از اندیشمندان غرب را به وحشت انداخته است: «خدای من! به کجا باید پناه برد؟ کجا می‌توان انسانی یافت؟ اعتماد به خود، اعتقاد با آثار خود، ستایش زیبایی، همه از بین رفته، سینه مملو از لجن جهانی شده است که تا دهان در آن فرو رفتیم».^۲

اما آنچه امروزه در جوامع غیر غربی از رویکرد به دنیاگرایی مشاهده می‌شود، بخشی از آن به سلطه غربیان بر فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر برمی‌گردد. مثال بارز آن کشور ترکیه است که نه تنها غربی‌ها زبان لاتین را به آن‌ها یاد ندادند بلکه رسم‌الخط رسمی را نیز از آن‌ها گرفتند و اینک مردم ترکیه زبان ترکی را با رسم‌الخط لاتین می‌نویسند؛ بخشی از آن نیز به خود باختگی آنان برمی‌گردد، به گونه‌ای که قضاوت غربیان هم‌چون غیر متمدن، بربری، وحشی، عقب افتاده و... را درباره خود می‌پذیرند و از این که ملتی عقب مانده‌اند تأسف می‌خورند.

«تمدن غرب تمام تمدن‌های دیگر جز خود را نفی کرد. غربی‌ها سرزمین‌های مردمان متعلق به تمدن‌های دیگر را به زور تصرف کردند و با زور و تحقیر و توهین خود، روح و جسم آن مردم را برده خود ساختند و مردم دارای تاریخ و تمدن و گذشته کهن را به مردم بی تاریخ بدل کردند و آن‌ها را به نوعی بدویت بازگرداندند. تمدن‌هایی که قرن‌ها در دامان خود، هنر و ادبیات و فلسفه و ادب و آداب زندگی پروراندند، در برابر چیرگی غربی نازا شدند و رو به پسرفت نهاد. فقر و گرسنگی و بیچارگی سرزمین‌هاشان و انحطاط سراپایشان را فرا گرفت و این مردم از جانب غربیان القاب وحشی و بربر و نیمه متمدن و مانند آن گرفتند. رفته رفته ما مردمان غیر غربی هم این داوری را نسبت به خود پذیرفتیم. ما برای آن‌که هرچه زودتر به آن‌چه که به نظر ما اصیل و عالی و ممتاز می‌آمد برسیم و از شر نکبت خود رها شویم با شتاب و بی محابا، آن‌چه داشتیم و بودیم را از بیخ و بن کندیم».^۳

۳- اسلام و دنیاگرایی

۱-۳. طبق دیدگاه اسلام، خداوند دنیا را در اختیار بشر قرار داد تا بتواند با اعمال خود آخرت خود را آباد سازد^۴ و آخرت که محل سنجش اعمال انسان معرفی شده است، چیزی جز باطن این دنیا

۱- نانسو مورفی، دین و علم، ترجمه فاطمه مینایی، نشر هرمس، چاپ اول، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴.

۲- نیکلا گریمالدی، پیشین، ص ۲۶. ۳- داریوش آشوری، پیشین، ص ۷-۶.

۴- کشف ۷/.

نیست^۱. پس اگر کسی دنیا را وسیله کار برای آخرت ندانست و همه چیز را در این دنیا جست‌وجو نمود، از دنیا بهره‌مند خواهد شد اما از آخرت بهره‌ای نخواهد برد^۲. اما اگر کسی به سراغ آخرت برود، هم از دنیا بهره خواهد برد و هم از آخرت^۳.

۲-۳- البته مراد از کار برای آخرت، اعمال عبادی صرف نیست بلکه هرچه رنگ خدایی داشته باشد نیز جزء اعمال اخروی محسوب می‌شود حتی اگر مربوط به زندگی معمولی و برای برطرف نمودن حوایج خود و اطرافیان خود باشد به گونه‌ای که در عرف به آن امر عبادی اطلاق نشود، مانند کار کردن برای به دست آوردن مخارج خود و افراد تحت تکفل خویش.

امام باقر(ع) می‌فرماید: «هرکس برای دنیا تلاش کند تا از مردم بی نیاز شود و احتیاج خانواده خود را تأمین نماید در روز قیامت خداوند را به گونه‌ای ملاقات خواهد کرد که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشد»^۴.

۳-۳- بنابراین اسلام نه تنها استفاده از دنیا را منع نمی‌کند، بلکه آن را کرامتی از سوی خداوند می‌داند که به بشر ارزانی شده است تا از آن‌ها استفاده کند؛ «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَخَلَقْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ؛ ما فرزندان آدم را بسیار گرامی داشتیم و آن‌ها را به مرکب بر و بحر سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه آن‌ها را روزی دادیم»^۵.

۴-۳- دلیل این که از بیش از پنجاه مبحث فقهی، تعداد کمی از آن‌ها عبادی صرف بوده و بیش‌تر آن‌ها مربوط به امور اجتماعی است، مانند متاجر، اجاره، بیع، وکالت و... همین امر می‌باشد.

۵-۳- تاریخ اسلام نیز گواه روشنی بر بهبود وضعیت معیشتی مسلمانان بعد از پذیرش اسلام است، حضرت علی(ع) درباره زندگی مردم عرب قبل از اسلام می‌فرماید: «شما ای ملت عرب! بدترین دین را داشته و در بدترین خانه زندگی می‌کردید میان غارها و سنگ‌های خشن و مارهای سمی خطرناک فاقد شنوایی به سر می‌بردید، آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید»^۶.

۶-۳- نکته‌ای که نباید از آن غفلت نمود آن است که اسلام برخی امور (مصادیق و فروعات) را به عهده خود مسلمانان گذاشته است تا با فکر و اندیشه خویش آن‌ها را حل و فصل نمایند. ضمن آن که کلیات امور توسط پیامبر اسلام(ص) و اهل بیت او بیان شده است. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب

شهادت
مطهری علیه السلام ضمن
بررسی تضاد میان
دنیا و آخرت از
نظر هدف قرار
گرفتن یکی و
برخورداری از
دیگری، تضاد این
دو را از نوع تضاد
میان ناقص و کامل
می‌داند، که هدف
قرار گرفتن ناقص
مستلزم محرومیت
از کامل است اما
هدف قرار گرفتن
کامل مستلزم
محرومیت از ناقص
نیست بلکه
مستلزم بهره‌مندی
از آن به نحو
شایسته و در
سطح عالی و
انسانی است.

رواق اندیشه ۲۹

۹۸

دنیا گرایی با
سرگردانی مدرن

«الفصول المهمة فی اصول الائمه» دو حدیث از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: ما اصول را به شما القاء می‌کنیم تا شما فروعات را از آن به دست آورید. سپس می‌نویسد: «این دو حدیث متضمن این است که می‌توان فروعات را از اصولی که توسط اهل بیت بیان می‌شود استخراج نمود»^۱.

۷-۳- توجه اسلام به حکومت، بیان‌گر اهتمام آن به رفاه و امنیت شهروندان در جامعه اسلامی است. تحقق عدالت یکی از برنامه‌های مهم اسلام در زمینه ایجاد جامعه‌ای سالم و یکی از اهداف حکومت حضرت مهدی عج می‌باشد بنابراین هدف حکومت دینی، ایجاد آرامش و آسایش برای مردم است و روشن است تحقق چنین امری جز با اهتمام به مسایل دنیوی ممکن نیست.

استاد جوادی آملی دام ظلّه - در این باره می‌نویسد: «تجلی گاه اهداف نهایی و میانی حکومت دینی، مدینه فاضله‌ای است که افراد جامعه به یمن تمسک به دین آن را ایجاد کرده و از وجودش بهره می‌برند؛ مردم سرزمینی که در پرتو تعالی یافتن و عدالت از ثمرات قطعی اهداف دین از قبیل پیشرفت مطلوب اقتصادی، امنیت، آزادی برخوردار می‌شوند و در پرتو چنین اموری با بهره‌مندی از جامعه سالم و معتدل به سوی تحقق خواسته‌های الهی قدم بر می‌دارند»^۲.

۸-۳- آن‌چه از روایات و آیات استنباط می‌شود آن است که با پشت کردن به دنیا، رسیدن به هدف اصلی خلقت انسان ممکن نیست و نمی‌توان بدون توسل به دنیا، آخرت آبادی داشت. اما عده‌ای به امور دنیوی دل خوش کرده و درنیمه راه می‌مانند و به جای آن که از آن به نفع آخرت بهره بگیرند تمام آرزوهای خود را در این دنیا می‌بینند که چنین امری در اسلام بسیار مورد مذمت قرار گرفته است.

شهید مطهری علیه السلام ضمن بررسی تضاد میان دنیا و آخرت از نظر هدف قرار گرفتن یکی و برخورداری از دیگری، تضاد این دو را از نوع تضاد میان ناقص و کامل می‌داند، که هدف قرار گرفتن ناقص مستلزم محرومیت از کامل است اما هدف قرار گرفتن کامل مستلزم محرومیت از ناقص نیست بلکه مستلزم بهره‌مندی از آن به نحو شایسته و در سطح عالی و انسانی است. آن‌گاه به بیانی از مولوی تمسک می‌کند که آخرت و دنیا را به قطار شتر و پشم شتر تشبیه نموده و می‌گوید: اگر هدف کسی داشتن قطار شتر باشد، بالتبع پشم و مو را هم خواهد داشت، اما اگر هدف کسی فقط مو و پشم باشد هرگز صاحب قطار شتر نخواهد شد؛

۱- شیخ حر عاملی، الفصول المهمة فی اصول الائمه، نشر مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۸، ص ۵۵۴.

۲- عبدالله جوادی آملی، نسبت دین و دنیا، نشر اسراء، قم، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۲۷.

صید دین کن تا رسد اندر تب	حسن و مال و جاه و بخت منتفع
آخرت قطار اشتر دان عمو	در تبع دنیاش همچون پشم و مو
پشم بگزینی شتر نبود تو را	ور بود اشتر چه قسمت پشم را

سپس به حکمت ۲۶۹ نهج البلاغه اشاره می‌کند که حضرت علیه السلام مردم را در دنیا از حیث عمل و هدف به دو دسته تقسیم می‌کند؛ دسته اول کسانی هستند که تنها برای دنیا کار می‌کنند و هدف ماوراء مادی ندارند، سرگرمی به امور مادی آن‌ها را از توجه به آخرت باز داشته است، از این رو نگران آینده بازماندگان هستند اما هرگز نگران روزهای سختی که خود در پیش دارند، نیستند و عمرشان در منفعت بازماندگانش فانی می‌شود. و دسته دیگر کسانی هستند که آخرت را هدف قرار داده و تمام کارهایشان در راستای رسیدن به آن هدف است و دنیا خود به خود به آن‌ها روی می‌آورد و در نتیجه، بهره دنیا و آخرت را با هم می‌برند و مالک هر دو خانه هستند. آن‌گاه چنین نتیجه گیری می‌کند که دنیا و آخرت تابع و متبوع‌اند و دنیاگرایی تابع‌گرایی است و مستلزم محرومیت از آخرت می‌باشد، اما آخرت‌گرایی متبوع‌گرایی است و دنیا را به دنبال خود می‌کشد.^۱

از آن‌چه گذشت، به خوبی روشن می‌شود که در پرتو مبانی و دستورهای اسلامی، نیازی به روی‌گردانی از دین برای به دست آوردن دنیا نیست و اسلام به شکلی زیبا توجه به دنیا را ضروری می‌داند. البته باید توجه داشت که رو آوردن به امور دنیوی نباید انسان را از هدف اصلی باز دارد. ساختن آخرتی آباد ممکن نیست مگر با توسل به دنیا و توجه به اسباب موجود در آن. برخی از مستشرقان نیز به این نکته مهم توجه کرده و آن را از خصوصیات جالب توجه دین اسلام شمرده‌اند. به عنوان نمونه، ژان ژاک روسو می‌نویسد: «حضرت محمد صلی الله علیه و آله نظریات صحیحی داشت و دستگاه سیاسی خود را خوب مرتب نمود. تا زمانی که طرز حکومت او در میان خلفای وی باقی بود حکومت دینی و دنیوی و شرعی و عرفی یکی بود و مملکت هم اداره می‌شد».^۲



۱- مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، نشر صدرا، قم، چاپ دوم، ۱۳۵۴، ص ۳۰۸-۳۱۰.

۲- ژان ژاک روسو، قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک‌زاده، ص ۱۹۸، به نقل از: ربانی گلپایگانی، نقد مبانی سکولاریسم، نشر مرکز مدیریت حوزه علمیه، قم، چاپ اول، ۱۳۸۲، ص ۴۸.